

اثبات وجود امام زمان علیه السلام در پرتو حدیث

«من مات» و پاسخ به شبهات

حسین هنرخواه^۱

چکیده

حدیث نبوی «من مات» با الفاظ و عبارات مختلف در منابع روایی و کلامی فریقین نقل شده و دارای تواتر معنوی است. مضمون حدیث این است که اگر کسی بدون شناخت امام خود بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است. تعبیر مرگ جاهلی حاکی از آن است که عدم شناخت امام به منزله عدم شناخت پیامبر است، و لازمه این مطلب آن است که تمام شئونی که پیامبر دارد برای امام نیز ثابت باشد؛ مگر شأن و مقامی خاص مانند نبوت که دلیل معتبر بر اختصاص آن وجود دارد. بنابراین، حدیث مذکور بر این دلالت دارد که امام همانند پیامبر، معصوم و منصوب از طرف خدا است. مدلول دیگر حدیث، این است که در هر زمان امامی وجود دارد که باید او را شناخت. امامی با این ویژگی‌ها، پس از امام حسن عسکری علیه السلام جز بر حضرت مهدی علیه السلام که شیعیان به امامت او اعتقاد دارند، منطبق نیست. بنابراین، حدیث «من مات»، بر وجود و امامت حضرت ولی عصر علیه السلام دلالت می‌کند.

واژه‌های کلیدی: حدیث «من مات»؛ امام زمان علیه السلام؛ مرگ جاهلی؛ عصمت امام؛ معرفت امام.

۱. دانش آموخته سطح چهار مرکز تخصصی علم کلام، مؤسسه‌ی امام صادق علیه السلام،
ayat.honarkhah@gmail.com

مقدمه

یکی از احادیث نبوی که بر وجود و امامت امامان دوازده گانه اهل بیت علیهم السلام عموماً، و بر وجود و امامت امام عصر علیه السلام به طور خاص، دلالت می‌کند، حدیث «من مات» است که در منابع شیعه و اهل سنت با عبارات مختلف نقل شده است. مضمون و محتوای مشترک آنها این است که اگر کسی بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلی مرده است.

نقل روایت‌های مختلف حدیث در منابع شیعه و اهل سنت، بررسی اعتبار حدیث، و تبیین چگونگی دلالت حدیث بر وجود و امامت امام زمان علیه السلام و پاسخ‌گویی به اشکالاتی که در این باره مطرح شده است، با بهره‌گیری از روش توصیفی و تحلیلی، موضوع پژوهش حاضر می‌باشد.

۱. حدیث «من مات» در منابع شیعه

حدیث «من مات» در منابع شیعه با الفاظ و تعبیر مختلفی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امامان اهل بیت علیهم السلام نقل شده است:

۱-۱. روایات نبوی

۱-۱-۱. «مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛ کسی که بمیرد، در حالی که امام خود را نشناخته باشد، به مرگ جاهلی مرده است» (برقی، ۱۳۷۱، ۱: ۹۲ و ۱۵۴؛ کلینی، ۱۴۰۷، ۱: ۱۳۷۷؛ نعمانی، ۱۳۹۷: ۱۳۰).

۱-۱-۲. «مَنْ مَاتَ وَ هُوَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛ کسی که بمیرد در حالی که امامش را نمی‌شناسد، به مرگ جاهلی مرده است» (برقی، ۱۳۷۱، ۱: ۱۵۴؛ شیخ مفید، ۱۴۱۳ [ب: ۲۸]).

۱-۱-۳. «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛ کسی که بمیرد و امامی نداشته باشد، مرگ او مرگ جاهلی است» (شیخ صدوق، ۱۳۹۵، ۲: ۴۱۳).

۱-۱-۴. «مَنْ مَاتَ بَعْدَ إِمَامِ جَمَاعَةٍ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛ کسی که بدون داشتن امامی که امامت شرعی جامعه اسلامی را بر عهده دارد، بمیرد؛ به مرگ جاهلی مرده است» (برقی، ۱۳۷۱، ۱: ۱۵۵).

۱-۱-۵. «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ يَسْمَعُ لَهُ وَ يُطِيعُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛ کسی که

علم اسلامی
سال سی‌ام، شماره صد و هجده

بمیرد و امامی نداشته باشد که سخن او را بشنود و از او اطاعت کند، [او در آن حال] از دنیا برود، به مرگ جاهلی مرده است» (شیخ مفید، ۱۴۱۳ [الف]: ۲۶۹).

۶-۱-۱. «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مِنْ وُلْدِي مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛ کسی که بمیرد در حالی که برای او امامی از فرزندان من نباشد به مرگ جاهلی مرده است» (شیخ صدوق، ۱۳۷۸، ۲: ۵۸).

۱-۲. روایات اهل بیت (علیهم السلام)

۱-۲-۱. امام باقر (علیه السلام): «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً وَ لَا يُعَدُّرُ النَّاسَ حَتَّى يَغْرِفُوا إِمَامَهُمْ؛ کسی که بمیرد و برای او امام نباشد مرگ او به صورت مرگ جاهلی است و مردم عذری ندارند تا اینکه امام خود را بشناسند» (همان: ۴۱۲).

۲-۲-۱. امام صادق (علیه السلام): «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً كُفْرًا وَ شِرْكًا وَ ضَلَالَةً؛ کسی که بمیرد و امام نداشته باشد به مرگ کفر جاهلی و شرک و گمراهی مرده است» (همو، ۱۳۹۵، ۲: ۴۱۲).

۳-۲-۱. امام صادق (علیه السلام): «مَنْ بَاتَ لَيْلَةً لَا يَعْرِفُ فِيهَا إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛ کسی که شب را بخوابد به گونه ای که امام خود را در آن نشناسد مرگ او بصورت مرگ جاهلی است» (نعمانی، ۱۳۹۷: ۱۲۷).

۴-۲-۱. امام صادق (علیه السلام): «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ حَيٌّ ظَاهِرٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛ کسی که بمیرد ولی امام زنده و ظاهر نداشته باشد مرگ او بصورت مرگ جاهلی است» (ر.ک: حمیری، ۱۴۱۳، ۳۵۱).

۵-۲-۱. امام حسن عسکری (علیه السلام): «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛ کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مرگش به صورت مرگ جاهلی است» (طبرسی، ۱۳۹۰: ۴۴۲؛ ر.ک: طوسی، ۱۴۰۵: ۴۰۷؛ بیاضی، ۱۳۸۴، ۱: ۱۱۱).

۲. حدیث «من مات» در منابع اهل سنت

حدیث «من مات» در منابع اهل سنت نیز با تعبیر مختلفی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است. راویان حدیث عبارتند از: زید بن ارقم، عامر بن ربیع العنزی، عبد الله بن عباس، عبد الله بن عمر، عویمر بن مالک، معاذ بن جبل و معاویة بن ابی سفیان.

۲-۱. «مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛ کسی که [بدون داشتن] امام بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است» (ابن حنبل، ۱۴۱۶، ۲۸: ۸۸-۸۹).

۲-۲. «من مات و لا إمام له مات ميتة جاهلية؛ کسی که بمیرد و برای او امامی نباشد، به مرگ جاهلی مرده است» (اسکافی، ۱۴۰۲: ۲۴).

۲-۳. «من مات و لیس له امام مات ميتة جاهلية؛ کسی که بمیرد و برای او امامی نباشد، به مرگ جاهلی مرده است» (ابن حبان، ۱۴۱۴، ۱۰: ۴۳۴).

۲-۴. «من مات و لیس علیه امام فمیتة جاهلية؛ کسی که بمیرد و بر او امامی نباشد، مرگ او، مرگ جاهلی است» (هیثمی، ۱۴۱۴، ۵: ۲۲۴).

۲-۵. «من مات و لیس علیه امام جماعة فان موتته موتة جاهلية؛ کسی که بمیرد و برای او امام جامعه اسلامی نباشد، مرگ او مرگ جاهلی خواهد بود» (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱، ۱: ۱۵۰).

۲-۶. «من مات و لیس فی عنقه لإمام المسلمین بیعة فمیتة ميتة جاهلية؛ کسی که بمیرد و بیعت امام مسلمانان بر گردن او نباشد، مرگ او مرگ جاهلی است» (زمخشری، ۱۴۱۲، ۵: ۱۶۹).

۲-۷. «من مات و لا بیعة علیه مات ميتة جاهلية؛ کسی که بمیرد و بر عهده او بیعتی نباشد، به مرگ جاهلی مرده است» (ابن سعد، ۱۴۱۰، ۵: ۱۱۰).

۲-۸. «من مات و لم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية؛ کسی که بمیرد در حالی که امام زمان خود را نشناخته است، به مرگ جاهلی مرده است» (تفتازانی، ۱۴۰۹، ۵: ۲۳۹؛ همدانی، ۱۹۶۲، ۱۶: ۱۱۶).

۲-۹. «من مات و لم يعرف امام زمانه مات فلیمت ان شاء یهودیا و ان شاء نصرانیا؛ کسی که امام زمان خود را نشناخته است، باید یهودی بمیرد یا نصرانی» (رازی، ۱۳۲۸: ۳۸۴).

۳. اعتبار سنجی احادیث «من مات» در منابع فریقین

اگر مجموع نقل‌های حدیث «من مات» در منابع روایی شیعه و اهل سنت را در نظر بگیریم، بدون شک، محتوا و مضمون حدیث، متواتر (تواتر معنوی) و مفید یقین است (ربانی گلیپایگانی، ۱۳۹۹: ۱۳۲). به همین دلیل مورد توافق علمای فریقین واقع شده، و نیازی به بررسی سندی تک تک این روایات نیست، با این حال از هر یک از روایات شیعه و اهل سنت، سند یک روایت را بررسی می‌کنیم.

۱. احمد بن ادریس از محمد بن عبد الجبار از صفوان از فضیل از حارث بن مغیره نقل می‌کند که او گفت: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا پیامبر خدا فرموده است: هر

کس بمیرد و امامش را نشناسد، به مرگ جاهلی مرده است؟ فرمود: آری» (کلینی، ۱۴۰۷، ۱: ۳۷۷).

احمد بن ادريس (نجاشی، ۱۳۶۵: ۹۲؛ طوسی، ۱۴۲۰: ۶۴) و محمد بن عبد الجبار (طوسی، ۱۳۷۳: ۳۹۱) ثقة هستند. صفوان بن یحیی از اصحاب اجماع (کشی، ۱۴۰۴، ۲: ۸۳۰) و موثق ترین فرد زمان خود نزد اصحاب حدیث است (طوسی، ۱۴۲۰: ۲۴۱). نجاشی فضیل بن عثمان مرادی (نجاشی، ۱۳۶۵: ۳۰۸) و حارث بن مغیره نصری (همان: ۱۳۹) را با صفت «ثقة ثقة» توصیف کرده است، بنابراین اعتبار این روایت محرز است.

۲. اسود بن عامر از ابوبکر از عاصم از ابی صالح از معاویه نقل می کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «کسی که [بدون شناختن] امام بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است» (ابن حنبل، ۱۴۱۶، ۲۸: ۸۸-۸۹).

اسود بن عامر (مزی، ۱۴۰۰، ۳: ۲۲۷)، ابوبکر بن عیاش (ذهبی، ۱۴۲۷، ۷: ۴۴۱-۴۴۲)، عاصم بن بهدله (عسقلانی، ۱۴۰۴، ۵: ۳۵) و ابو صالح سمان (ابن سعد، ۱۴۱۰، ۵: ۲۳۰-۲۳۱) ثقة هستند. به همین دلیل مصححان کتاب المسند، سند این حدیث را صحیح دانسته اند (ر.ک: ابن حنبل، ۱۴۱۶، ۲۸: ۸۸-۸۹).

عده ای از عالمان اسلامی حدیث «من مات» را با تعبیری مانند: صحیح (ابونعیم، ۱۳۹۴، ۳: ۲۲۴؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸، ۹: ۱۵۵)، متواتر (شیخ مفید، ۱۴۱۳ [ب]: ۲۸)، مورد اجماع مسلمین (بیاضی، ۱۳۸۴، ۱: ۱۹۶)، مشهور (سیوری، ۱۴۲۲: ۵۶۸؛ شوشتری، ۱۳۶۷: ۸۹)، متفق علیه (عاملی، ۱۳۸۴، ۴۳۱؛ شوشتری، ۱۳۶۷: ۸۹) و مستفیض (خرازی، ۱۴۱۷، ۲: ۱۷) توصیف کرده اند. برخی از متکلمان شیعی و سنی اعتبار حدیث را مسلم دانسته و به آن بر وجوب امامت استدلال کرده اند. خواجه نصیر الدین طوسی (طوسی، ۱۴۰۵: ۴۰۷)، سعد الدین تفتازانی (تفتازانی، ۱۴۰۹، ۵: ۲۳۹)، ملا علی قاری (قاری حنفی، ۱۴۲۸: ۱۷۹) و عبد العزیز فرهاری (فرهاری، بی تا: ۵۱۲)، از آن جمله اند.

از مطالب یاد شده، نادرستی سخن اشعری که وجوب شناخت امام با استناد به حدیث «من مات» را از خواص برخی از فرقه های رافضی برشمرده (اشعری، ۱۴۰۰: ۴۹)، و شهرستانی که شناخت امام زمان را از ویژگی های فرقه اسماعیلی دانسته (شهرستانی، ۱۳۶۴، ۲: ۲۲۸)، و سامی نشار که معتقد است حدیث «من مات» از احادیث شیعی است تا به وسیله آن مسأله امامت در مذهب خود را تصحیح کنند

(نشار، بی تا، ۲: ۲۲۶)، روشن گردید.

ابن تیمیه معتقد است حدیث «من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة» با این لفظ بدون سند بوده و به همین دلیل نمی توان گفت: این حدیث را پیامبر ﷺ گفته است (ابن تیمیه، ۱۴۰۶، ۱: ۱۱۰-۱۱۱). البانی نیز بر این باور است این حدیث با این لفظ، بدون اصل است (البانی، ۱۴۱۲، ۱: ۵۲۵).

پاسخ این است که گر چه حدیث «من مات» با این لفظ در منابع متقدم وجود ندارد ولی مضمون و مفاد حدیث «من مات» با عبارات و الفاظ مختلف در منابع حدیثی معتبر فریقین که پیش از این نقل شد، آمده است. بنابراین، آنچه مورد تأکید و تکیه گاه استدلال است، مفاد و محتوای حدیث «من مات» است نه این حدیث با این لفظ!

با توجه به پاسخ مزبور، پاسخ اشکال دیگر ابن تیمیه که این حدیث را خبر واحد شمرده است (ابن تیمیه، ۱۴۰۶، ۱: ۱۱۱) نیز روشن گردید، زیرا — چنان که بیان شد — مفاد و مضمون آن متواتر است.

۴. معنای مرگ جاهلی

حدیث «من مات» با صراحت بیان می کند کسی که بمیرد و امام خود را نشناسد، مرگش به صورت مرگ جاهلی خواهد بود. سؤالی که مطرح می شود آن است که مراد از مرگ جاهلی چیست؟

کلمه جاهلیت چهار مرتبه در قرآن به کار رفته است:

۱. ﴿يُظَلُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظُلْمَ الْجَاهِلِيَّةِ﴾ (آل عمران: ۱۵۴)؛ درباره خدا گمان ناهق، گمان دوران جاهلیت می بردند. مخاطب این بخش از آیه گروهی از مسلمانان در جنگ احد بودند، که نگرش جاهلیت داشتند. توضیح این که بت پرستان عصر جاهلیت معتقد بودند که برای هر صنف از اصناف حوادث، از قبیل: رزق، حیات، موت، جنگ و امثال آن، و برای هر نوع از انواع موجودات عالم از قبیل: انسان، زمین، دریاها و غیر اینها رب و مدبری جداگانه است که امور آنها را اداره می کند، آنان وقتی مسلمان شدند درباره خدا ظن جاهلی داشتند برخی از آنان می پنداشتند که خدای تعالی امر پیروزی بر دشمن و غنیمت گرفتن از او را به پیامبر اکرم ﷺ واگذاشته است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۴: ۴۷-۴۸)، بنابراین مراد از «جاهلیت» در این آیه، جاهلیت قبل از اسلام و ویژگی مورد نظر آیه، اعتقاد شرک آمیز است.

عصر جاهلی
سال سی ام، شماره صد و هجده

۲. ﴿أَفْحَكُمُ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْعُونَ﴾ (مائده: ۵۰)؛ پس آیا داوری دوران جاهلیت را می‌خواهند؟ این بخش از آیه نکوهش یهود است که با این که اهل کتابند، از احکام مردم دوران جاهلیت که با جهل و هوا و هوس آمیخته و از کتاب آسمانی و منبع وحی سرچشمه نگرفته بود، پیروی می‌کردند (زمخسری، ۱۴۰۷، ۱: ۶۴۱؛ حقی برسوی، بی‌تا، ۲: ۴۰۱؛ آلوسی، ۱۴۱۵، ۳: ۳۲۳). تفسیر دیگر این است که مراد از حکم جاهلی، حکم کردن بر اساس هوا و هوس است (رازی، ۱۴۲۰، ۱۲: ۳۷۵؛ بیضاوی، ۱۴۱۸، ۲: ۱۳۰) که در عصر جاهلیت رایج بود.

۳. ﴿وَلَا تَبْرَحْنَ تَبْرِجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾ (احزاب: ۳۳)؛ و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید. مراد از «جاهلیت اولی» جاهلیت قبل از بعثت است (طوسی، بی‌تا، ۸: ۳۳۹؛ زمخسری، ۱۴۰۷، ۳: ۵۳۷؛ طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۶: ۳۰۹). و ویژگی مورد نظر این آیه پوشش زنان قبل از اسلام در میان مردم است.

۴. ﴿إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ﴾ (فتح: ۲۶)؛ (به خاطر بیاورید) هنگامی را که کافران در دل‌های خود خشم و نخوت جاهلیت داشتند. این آیه تعصب کفار را، حمیت و تعصب دوران جاهلیت می‌داند (رک: طبرسی، ۱۳۷۲، ۹: ۱۹۰؛ حقی برسوی، بی‌تا، ۹: ۴۹؛ آلوسی، ۱۴۱۵، ۱۳: ۲۶۹؛ طباطبایی، ۱۳۹۰، ۱۸: ۲۸۹)، که مانع از قبول حق است (حقی برسوی، بی‌تا، ۹: ۴۹). پس مراد از «جاهلیت» در این آیه، جاهلیت قبل اسلام است که کورکورانه و جاهلانه بود.

در روایات نیز واژه جاهلیت فراوان استعمال شده است:

۱. از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده که فرمود: «اگر کسی به اندازه‌ی خردلی از تعصب [کورکورانه] در قلبش باشد خداوند او را در روز قیامت با اعراب جاهلی محشور می‌کند (کلینی، ۱۴۰۷، ۲: ۳۰۸).

۲. از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام روایت شده که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در روز فتح مکه خطبه‌ای ایراد کرد و فرمود: «همانا خدای متعال به وسیله اسلام فخر فروشی زمان جاهلیت، مباحات و بالیدن به وسیله پدران و قبیله را از بین برده است» (کوفی اهوازی، ۱۴۰۲: ۵۶).

۳. از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام روایت شده که فرمود: «سه چیز از کردار جاهلیت است: افتخار به دودمان و خویشان، و بدگوئی و افترا در حسب، و باران خواستن به «أنواء» (یعنی از نجوم آسمان) (شیخ صدوق، ۱۴۰۳: ۳۲۶).

حاصل آن که واژه جاهلیت در آیات و روایات دو کاربرد دارد: یکی ناظر به عصر جاهلیت و عقائد و آداب مردم آن زمان است، و دیگر وصف انسانی غیر مقید به زمانی خاص است، که به دلالت التزامی عصر جاهلیت را شامل می‌شود، زیرا افکار و آداب جاهلانه و ناشی از هوا و هوس اختصاص به عصر جاهلیت ندارد، ولی از ویژگی‌های غالب فرهنگ آن دوران بوده است.

شارحین حدیث مراد از کلمه «جاهلیة» در حدیث «من مات» را، همان حالتی می‌دانند که عرب قبل از اسلام بر آن بود؛ یعنی جهالت نسبت به خدا و رسول خدا و احکام دین و فخر کردن به انساب و کبر ورزی و سرکشی و نظایر آنها (ابن اثیر، ۱۳۶۷، ۱: ۳۲۳؛ مازندرانی، ۱۳۸۲، ۶: ۳۳۴).

۵. معنای مرگ جاهلی ناشی از عدم شناخت امام

تا این جا این مطلب به دست آمد که کسی که امام خود را نشناخته باشد و بمیرد مانند کسی است که در دوران جاهلیت از دنیا رفته است. حال سؤالی که مطرح می‌شود آن است که معنای مرگ جاهلی که ناشی از عدم شناخت امام است، چیست؟ و به عبارت دیگر، وجه مشابهت بین کسی که امام خود را نشناسد با کسانی که در دوران جاهلیت زندگی می‌کردند و از دنیا رفتند، چه چیز است؟ در این باره دو احتمال وجود دارد (ر.ک: ربانی گلیپاگانی، ۱۳۹۱: ۳۸) که در ادامه بیان می‌شود:

۵-۱. معنای حد اقلی

مطابق این معنا کسی که امام حق را نشناسد اگر بمیرد مرگ او شبیه کسانی است که در زمان قبل از اسلام زندگی جاهلی داشتند و معتقد به امام حق نبودند و از دنیا رفتند. بنابراین وجه مشابهت کسی که امام خود را نشناسد و از دنیا برود با کسی که قبل از اسلام از دنیا رفته است در نداشتن امام حق است. در نتیجه مصداق جهل، فقط نداشتن امام است. دلیل این ادعا صدر روایت است، زیرا ابتدای حدیث «من مات» درباره نشناختن امام حق است، این تفسیر از سخنان برخی از شارحین حدیث بدست می‌آید:

ملاصالح مازندرانی می‌گوید: «کسی که امام را بشناسد و از اطاعت او خارج شود یا او را نشناسد و به امامت او معتقد نباشد، [اگر در آن حالت از دنیا برود] بر حالتی مرده است که مردم جاهلیت داشتند؛ یعنی از امام حق اطاعت نمی‌کردند [یا اصولاً او را نمی‌شناختند] بلکه بر اساس آراء خود تصمیم می‌گرفتند» (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۶:

ابن حجر عسقلانی می‌نویسد: «مراد از «بالمیته الجاهلیة» این است که مرگش مانند مرگ اهل جاهلیت است از این جهت که آنان در گمراهی بودند و امام مطاع نداشتند» (عسقلانی، ۱۳۷۹، ۱۳: ۷). بدرالدین عینی نیز همین مطلب را باز گفته است (عینی، بی‌تا، ۲۴: ۱۷۸).

ارزیابی

۱. لازمه چنین تفسیری، لغویت ذکر مرگ جاهلی در روایت است؛ چون طبق این احتمال، مرگ جاهلی یعنی نشناختن امام یا انکار امامت او، و این چیزی است که در متن روایت بیان شده است. در نتیجه معنای حدیث این خواهد شد که مرگ کسی که بدون شناختن و داشتن امام حق بمیرد، مانند کسی است که بدون شناختن و از داشتن امام حق بمیرد! روشن است که این گونه سخن گفتن لغو و بی‌معناست و از گوینده‌ای حکیم مانند پیامبر و امام معصوم صادر نمی‌شود (ربانی گلپایگانی، ۱۳۹۱: ۱۱).

۲. دلیل دیگر بر رد این تفسیر در حدیث حارث بن مغیره این است که امام صادق علیه السلام جاهلیت در این حدیث را جاهلیت کفر و نفاق و ضلالت دانسته است (کلینی، ۱۴۰۷، ۱: ۳۷۷).^۱

حارث در این روایت دو مصداق جاهلیت جهلاء^۲ و نشناختن امام را برای تعبیر «مات میته جاهلیه» معرفی می‌کند. گویا وی بر آن بود که فقط یکی از این دو مصداق می‌تواند مراد باشد، این مطلب از کلمه «او» که بر تردید دلالت می‌کند، به دست می‌آید یعنی آیا مراد از مرگ جاهلی، جاهلیت زمان قبل از اسلام (جاهلیت جهلاء) است، یا مقصود، جاهلیت در زمان حال ناظر به نشناختن امام است؟ امام به گونه‌ای پاسخ می‌دهد که هم جاهلیت قبل از اسلام را در بر می‌گیرد و هم شامل زمان حال که نشناختن امام باشد. پاسخ امام از لحاظ زمان عمومیت دارد. امام با این پاسخ اختصاص زمانی را که در سؤال راوی وجود داشت نفی کرده است. احتمال دیگری که در پاسخ امام وجود دارد آن است که امام با این بیان، تعبیر «جاهلیة

۱. سند این روایت چنان که پیش از این بیان شده، معتبر است.

۲. جهلاء مبالغه در جهالت است که دلالت بر نهایت جاهلیت می‌کند که مصداق آشکار آن جاهلیت دوران قبل اسلام است (ر، ک: مازندرانی، ۱۳۸۲، ۶: ۳۳۴-۳۳۵).

جهلاء» را تفسیر کرده و معنای نشناختن امام را نفی کرده است. یعنی فرمود: مراد از جاهلیت جهلاء، کفر و نفاق و ضلال است.

بنابر هر دو احتمال، معنای حداقلی یعنی (نشناختن امام) رد می‌شود.

۲-۵. معنای حداکثری

معنای حداکثری این است که کسی که امام حق در هر زمانی را نشناسد و به امامت او اعتقادی نداشته باشد هیچ یک از باورهای اسلامی و توحیدی او پذیرفته نخواهد شد. او همانند کسانی است که در عصر جاهلیت بودند و زندگی جاهلی داشتند؛ و نسبت به اصول و فروع دین کافر و جاهل بودند (ربانی گلپایگانی، ۱۳۹۱: ۱۴). روایت حارث بن مغیره که پیش از این نقل شد مؤید این معناست، زیرا امام ع جاهلیت در حدیث «من مات» را به جاهلیت کفر و نفاق و ضلالت تفسیر کرده است. شیخ طوسی (طوسی، ۱۳۸۲، ۴: ۱۳۲)، علامه مجلسی (مجلسی، ۱۴۰۳، ۲۳: ۳۷۷)، عبد الفتاح تنکابنی (تنکابنی، ۱۳۸۲، ۱: ۹۷) و صنعانی (صنعانی، بی تا، ۲: ۳۷۴) مرگ جاهلی را به کفر تفسیر کرده‌اند.

آنچه از این تفسیر بدست می‌آید آن است که عدم اعتقاد به امام مساوی است با کفر و جهل به اصول و فروع دین. پرسشی که در این باره مطرح می‌شود این است که چگونه فردی که به همه ی آموزه های اسلامی اعتقاد داشته باشد، ولی امام خود را نشناخته باشد، محکوم به کفر و جهل خواهد بود؟

پاسخ این است که مراد از کفر چنین افرادی کفر اخروی است نه کفر دنیوی، یعنی در زندگی دنیوی مسلمان محسوب می‌شوند، و احکام فقهی اسلام آنان را شامل است، ولی پس از مرگ (زندگی برزخی و اخروی) احکام مسلمان را نخواهند داشت. این تفصیل از روایات اهل بیت ع نیز به دست می‌آید. زیرا در برخی از روایات، مرگ جاهلی به مرگ ضلالت و گمراهی تفسیر و مرگ کفر نفی شده است و در برخی از روایات، مرگ جاهلی به کفر و نفاق تفسیر شده است (ربانی گلپایگانی، ۱۳۹۱: ۱۵)، که چند نمونه را باز می‌گوییم:

۱. سلیم بن قیس از امیر المومنین ع پرسید: کم ترین چیزی که سبب ضلالت انسان است چیست؟ امام ع فرمود: «این است که کسی را که خداوند به اطاعت از او امر کرده و ولایت او را واجب کرده و او را حجت خود در زمین و شاهد بر خلق خود قرار داده است، نشناسد» (شیخ صدوق، ۱۴۰۳: ۳۹۴).

۲. حسین بن ابی العلاء می‌نویسد: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا مقصود از مرگ جاهلی در حدیث «من مات» مرگ کفر است؟ امام فرمود: «نه؛ مرگ ضلالت است» (برقی، ۱۳۷۱، ۱: ۱۵۴).

در دو روایت مزبور عدم معرفت و اعتقاد به امام حق، به ضلالت تفسیر؛ و در روایت دوم، لزوم کفر نسبت به آن نفی شده است؛ ولی در روایاتی که در ادامه نقل خواهد شد، عدم معرفت و عدم اعتقاد به امام حق، مستلزم کفر و نفاق به شمار آمده است.

۳. حارث بن مغیره از امام باقر علیه السلام روایت کرده که مرگ جاهلی در حدیث «من مات» را به مرگ کفر، ضلالت و نفاق تفسیر کرده است (همان: ۱۵۵).

۴. در حدیثی که فضل بن یسار از امام صادق علیه السلام روایت کرده، مرگ جاهلی در حدیث «من مات» به مرگ کفر و شرک و ضلالت تفسیر شده است (شیخ صدوق، ۱۳۹۵، ۲: ۴۱۲).

۵. امام صادق علیه السلام فرموده است: «امام نشانه ای است میان خدا و خلق، کسی که او را بشناسد مؤمن و کسی که او را انکار کند کافر است» (همان).

علامه مجلسی در شرح روایت دوم که امام صادق علیه السلام کفر بودن مرگ جاهلی در حدیث «من مات» را نفی کرده و آن را به مرگ ضلالت تفسیر کرده، دو احتمال را طرح کرده است: یکی آن که شاید امام بدان جهت کفر را نفی کرده که پندار سائل این بوده است که احکام دنیوی کفر بر او مترتب می‌شود لذا امام آن را نفی کرده و ضلالت از حق را در حیات دنیوی و اخروی را اثبات کرده است. یعنی چنین فردی از بهشت محروم خواهد بود. بنابراین با روایات دیگر که کفر را برای آنان اثبات کرده است؛ منافات ندارد زیرا مراد این است که آنان در آخرت در حکم کافران می‌باشند.

و دیگری آن است که نفی کفر به مستضعفان از جاهلان به امامت اختصاص دارد؛ زیرا نجات از عذاب درباره آنان محتمل است. بنابراین، روایات دیگر ناظر به غیر مستضعفان است (مجلسی، ۱۴۰۳، ۲۳: ۷۷).

حاصل آن که اگر کسی به توحید و نبوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ایمان داشته باشد ولی امام زمان خود را نشناسد احکام دنیوی اسلام بر او مترتب می‌شود یعنی در دنیا محکوم به کفر نخواهد بود، اما از نظر ثواب و عقاب اخروی، اگر نشناختن امام از روی تقصیر و عناد باشد در حکم کافر بوده و مستوجب عقاب است، ولی اگر از روی قصور

باشد در زمره مستصفان خواهد بود (ربانی گلیپاگانی، ۱۳۹۱: ۱۷).

از آنچه بیان شد نادرستی سخن ابن حجر عسقلانی (عسقلانی، ۱۳۷۹، ۱۳: ۷) و بدر الدین عینی (عینی، بی تا، ۲۴: ۱۷۸) که تفسیر مرگ جاهلی را به کفر رد کرده اند روشن گردید، زیرا مراد، کفر فقهی و دنیوی نیست، بلکه کفر کلامی و اخروی است، البته با تفصیلی که بیان شد.

ابن تیمیه بر این باور است که سخن پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «مات میتة جاهلیة» مربوط به اموری که از ارکان ایمان بوده، و تارک آن کافر باشد، نیست. مانند روایتی که در کتاب صحیح مسلم ذکر شده است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «مَنْ قُتِلَ تَحْتَ رَايَةِ عَمِّيَّةٍ، يَدْعُو عَصَبِيَّةً، أَوْ يَنْصُرُ عَصَبِيَّةً، فَقَتْلُهُ جَاهِلِيَّةٌ» (مسلم، ۱۴۱۲، ۳: ۱۴۷۸). در این حدیث کشتن هر فردی از روی عصبیت، قتل جاهلی به شمار آمده است. روشن است که با کشتن از روی عصبیت، مسلمانی کافر نمی شود همانطور که کتاب و سنت بر آن دلالت می کند. با این حال چگونه بواسطه چیزی که پایین تر از آن است (نشناختن امام) فرد کافر می شود (ابن تیمیه، ۱۴۰۶، ۱: ۱۱۱-۱۱۲).

نقد سخن وی آن است که حدیث «من مات» بیان گر این مطلب است که کسی امام خود را نشناسد مرگش به صورت مرگ جاهلی خواهد بود. روشن است که جاهل بودن به یکی از فروع دین باعث نخواهد شد که مرگ انسان مرگ جاهلی و خارج شده از اسلام باشد (مرعشی، ۱۴۰۹، ۲: ۳۰۶؛ شوشتری، ۱۳۶۷: ۸۹ و ۲۳۶؛ سبزواری، ۱۳۸۳، ۱: ۵۱۵). بر این اساس مقایسه کردن آن با مسأله قتل که از فروع دین است، صحیح نیست.

اشکال

در برخی روایات مرگ کسی که وصیت نکرده باشد و بمیرد (حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ۱۹: ۲۵۹) و یا کسی که مشروبات الکی مصرف کرده و قبل از پایان چهل روز بدون توبه از دنیا برود (کلینی، ۱۴۰۷، ۶: ۴۰۰) مرگ جاهلی معرفی شده است. روشن است که چنین افرادی را نمی توان کافر نامید.

پاسخ

معنای اولی مرگ جاهلی اگر قرینه و شاهی بر خلاف آن وجود نداشته باشد، مرگ در حال کفر و ضلالت است. اما اگر قرینه و شاهی بر خلاف آن وجود داشته باشد، از آن معنا عدول می شود و بر معنایی که مقتضای قرینه و شاهد مفروض است حمل می گردد؛ همان گونه که معنای اولی امر وجوب و نهی حرمت است، اما اگر

قرینه ای بر خلاف آن باشد مطابق آن عمل خواهد شد، یعنی امر بر استحباب یا مطلق جواز، و نهی بر کراهت حمل می‌شود. التزام عملی نداشتن به احکام فقهی در صورتی که منکر آن نباشد، از اسباب کفر به شمار نمی‌رود، همان گونه که اسلام و ایمان دارای مراتب و درجات است، جاهلیت که در مقابل آن است نیز درجاتی دارد. شدید ترین درجه ی آن در مقابل اولین مرتبه ی اسلام و ایمان یعنی اقرار به شهادتین است که محکوم به کفر دنیوی و اخروی است. پس از آن اقرار زبانی به شهادتین و کفر باطنی (نفاق) است، اقرار زبانی و ایمان قلبی بدون معرفت امام در مرتبه سوم است، و عدم التزام عملی به دستورات اسلام در عین باور به آنها معرفت امام، در مرتبه بعد از آن است که به لحاظ نوع دستور اسلامی (واجب، مستحب...) دارای مراتب مختلف است. بنابراین مرگ جاهلی در دو روایت مزبور و نظایر آنها دلیل بر این که مرگ جاهلی در حدیث «من مات» به معنای کفر اخروی نیست، نمی‌باشد.

۶. کیستی امام

واژه امام از ریشه «ائتمام» به معنای تقدم و پیشوایی است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ۸: ۴۲۸-۴۲۹؛ جوهری، ۱۳۷۶، ۵: ۱۸۶۵)، یعنی کسی که گروهی به او اقتدا کنند خواه در راه مستقیم باشد یا گمراه (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۱۲: ۲۴)، بنابراین معنای لغوی امام، پیشوای حق و باطل را شامل می‌شود. در اصطلاح علم کلام کسی است که به عنوان جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ریاست و رهبری امور دینی و دنیوی مسلمانان را بر عهده دارد (علامه حلی، ۱۳۷۹: ۱۰؛ تفتازانی، ۱۴۰۹، ۵: ۲۳۲). پرسشی که در ارتباط با حدیث «من مات» مطرح می‌شود این است، که مصداق امام در حدیث «من مات» کیست؟ در این باره دیدگاه های مختلفی بیان شده است.

۶-۱. امامان دوازده گانه اهل بیت علیهم السلام

شیعه بر این باور است که به قرینه سیاق، مصداق امام در حدیث «من مات» امامان دوازده گانه اهل بیت علیهم السلام می‌باشند، زیرا مراد از مرگ جاهلی - چنان که بیان گردید - مرگ در حالت، ضلالت، شرک و کفر است. یعنی همانطور که قبل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مرگ مردم به دلیل نداشتن و نشناختن امام به صورت مرگ جاهلی بود، کسی که امام خود را نشناسد نیز، اگر بمیرد مرگش به صورت ضلالت، شرک و کفر خواهد بود. پس عدم شناخت امام به منزله عدم شناخت پیامبر است، زیرا حکم یعنی مرگ به حالت ضلالت، شرک و کفر بر جاهل به امام مترتب شده است. لازمه ی این

مطلب آن است که تمام شئون پیامبر، جز آنچه دلیل خاص دارد مانند نبوت، برای امام ثابت است که معصوم و منصوب بودن از جانب خداوند، از آن جمله است. بنابراین، امام در حدیث «من مات» کسی است که از ویژگی عصمت و منصوب بودن از سوی خداوند برخوردار است. از سوی دیگر مفاد عبارت «امام زمانه» این است که چنین امامی باید در هر زمان وجود داشته باشد. روشن است که در میان مذاهب و فرق اسلامی غیر از امامان دوازده گانه شیعه که اولین آنان امیر المؤمنین علیه السلام و آخرینشان حضرت مهدی علیه السلام است کسی دارای چنین ویژگی هایی نیست. احادیث معتبر مانند حدیث دوازده خلیفه (شیخ صدوق، ۱۳۹۵، ۱: ۲۷۲؛ ابن حنبل، ۱۴۱۶، ۳۴: ۴۱۰؛ حجاج نیشابوری، ۱۴۱۲، ۳: ۱۴۵۲؛ ابوداؤد، ۱۴۲۰، ۴: ۱۸۳۰) آیه تطهیر (احزاب: ۳۳)، حدیث ثقلین (حجاج نیشابوری، ۱۴۱۲، ۴: ۱۸۷۳؛ ابن حنبل، ۱۴۱۶، ۱۷: ۱۷۰؛ کلینی، ۱۴۰۷، ۱: ۲۹۴؛ شیخ صدوق، ۱۴۰۳: ۹۰)، حدیث سفینه (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱، ۳: ۱۶۳؛ شیخ صدوق، ۱۳۶۲، ۲: ۵۷۳)، و نظایر آن ها نیز مؤید این مطلب می باشند.

بنابراین، مصداق امام در حدیث «من مات» پس از امام حسن عسکری، حضرت مهدی علیه السلام است. روایت نبوی «مَنْ أَنْكَرَ الْقَائِمَ مِنْ وُلْدِي فِي زَمَانِ غَيْبَتِهِ فَمَاتَ فَقَدْ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» (شیخ صدوق، ۱۳۹۵، ۲: ۴۱۳) نیز مؤید همین مطلب است. از آنچه بیان گردید، نادرستی سخن برخی از عالمان وهابی معاصر که حضرت مهدی علیه السلام به عنوان امام موجود زنده را شخصیت خیالی انگاشته اند، آشکار است (القفاری، ۱۴۱۴، ۲: ۸۲۶ و ۸۴۱)، زیرا مفاد حدیث «من مات» این است که امام در هر زمانی وجود دارد، و از طرفی او همچون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم معصوم و منصوب از جانب خداوند است، چنین امامی پس از امام حسن عسکری علیه السلام مصداقی جز حضرت مهدی علیه السلام ندارد.

اشکال

در روایتی ابن ابی جیّد از محمد بن حسن بن ولید از صفار محمد بن حسن قمی از ابی عبد الله مطهری از حکیمه دختر محمد بن علی علیه السلام این چنین نقل می کند که امام حسن عسکری علیه السلام به حضرت حکیمه خاتون فرمود: «هنگامی که خداوند، مرا پنهان کرد و جانم را گرفت و دیدی که پیروانم دچار اختلاف شده اند، معتمدان آنان را آگاه کن؛ اما [این خبر] باید نزد تو و ایشان پوشیده باشد» (طوسی، ۱۴۱۱:

۱. برای آگاهی از متن، سند و دلالت این احادیث؛ ر، ک: امامت اهل بیت علیهم السلام از دیدگاه قرآن و روایات.

۲۳۶-۲۳۷). امام در این روایت دستور می‌دهد وجود حضرت مهدی برای عموم مردم به غیر از افراد موثق پنهان باشد ولی امامیه معتقد است کسی که امام خود را شناسد بر حالت کفر و نفاق مرده است (القفاری، ۱۴۱۴، ۲: ۸۴۴-۸۴۵). تعارض بین این دو روایت چگونه قابل حل است؟

پاسخ

اولاً: وثاقت ابوعبدالله مطهری مورد اختلاف است. مسعودی از او با نام ابوعلی احمد بن محمد بن محمد بن مطهر یاد کرده و افزوده است امام عسکری علیه السلام وی را در سال ۲۵۹ ق متصدی کارها و نیازمندی‌های مادرش و پسرش امام عصر علیه السلام در سفر به مکه تعیین کرد (مسعودی، ۱۳۸۴، ۱: ۲۵۶). مؤلف قاموس الرجال او را در غایت جلالت معرفی کرده است (شوشتری، ۱۴۱۰، ۱: ۶۴۷). ولی محقق خویی بر این باور است که توثیق و مدحی درباره او ذکر نشده است و همراهی وی با مادر امام عسکری علیه السلام در سفر به مکه - بر فرض صحت این جریان - دلیلی بر اعتبارش نخواهد بود. و صحیح بودن طریق صدوق به وی، نیز اعتبارش را ثابت نمی‌کند (خویی، ۱۴۱۳، ۳: ۱۱۳).

منطبق بودن ابو عبدالله مطهری بر ابوعلی احمد بن محمد بن مطهر نیز محرز نیست، زیرا هیچ یک از منابع رجالی عنوان ابو عبدالله را در ذیل این نام ذکر نکردند. بنابراین منطبق بودن ابوعبدالله مطهری بر ابوعلی بن مطهری مشکوک است و بر فرض که آن دو یکی باشند، وثاقت او مورد اختلاف است.

ثانیاً مدلول این روایت با روایات بسیاری که بیانگر این است که امام عسکری علیه السلام در عین این که قبل از به دنیا آمدن حضرت مهدی علیه السلام بر مخفی بودن امر او اهتمام داشت، اما پس از ولادت از طرق مختلف، شیعیان را از ولادت و امامت آن حضرت آگاه می‌ساخت (ر.ک: ربانی گلپایگانی، ۱۳۹۹: ۱۳۸-۱۴۲)، منافات دارد و اگر قابل توجیه نباشد، مطروح و مردود خواهد بود. در توجیه آن می‌توان گفت: منظور امام عسکری علیه السلام این بوده که وجود امام زمان علیه السلام به صورت مشخص برای افراد غیر موثق معرفی نشود.

۲-۶ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

برخی از علماء اهل سنت معتقدند که مراد از امام در حدیث «من مات» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است. ابن حبان در این باره می‌نویسد: «ابوحاتم گفت: مراد از ظاهر حدیث

«من مات و لیس له امام مات میته جاهلیة» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است زیرا امام اهل زمین در دنیا رسول الله صلی الله علیه و آله است. پس کسی که امامت او را معتقد نباشد یا اعتقاد به امامی دیگر غیر از آن حضرت داشته باشد به گونه ای که سخن او را موثر (و مقدم) بر سخن پیامبر بداند، بمیرد، مرگش به صورت جاهلی خواهد بود» (ابن حبان، ۱۴۱۴، ۱۰: ۴۳۴).

همچنین حقی برسوی می گوید: «مراد از امام، نبی آن زمان است و این شخص در آخر الزمان رسول ما محمد صلی الله علیه و آله است. و بدون شک کسی که او را شناسد و تصدیق نکند، بمیرد مرگش به صورت جاهلی خواهد بود» (حقی برسوی، بی تا، ۱۰: ۴۸۳).

ارزیابی

مدلول حدیث «من مات» این است که در هر زمان امامی وجود دارد که مسلمانان باید او را بشناسند و با او بیعت کرده از وی اطاعت کنند. مصداق آن در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن حضرت بود، و پس از او جانشینان آن حضرت بوده اند

۳-۶. قرآن کریم

برخی مراد از امام در حدیث «من مات» را قرآن دانسته اند (ر.ک: عاملی، ۱۳۸۴، ۶۴۴-۶۴۵؛ مازندرانی، ۱۳۸۲، ۶: ۲۲۴؛ مرعشی، ۱۴۰۹، ۲: ۳۰۶).

ارزیابی

معنای متبادر به ذهن از واژه ی «امام» فردی از بشر است که رهبری آنان را بر عهده دارد، چنان که در اصطلاح رایج میان مسلمانان، کسی است که به عنوان جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عهده دار رهبری امت اسلامی در امور دینی و دنیوی است. کاربرد لفظ امام در مورد قرآن کریم به عنوان کتاب آسمانی که راه و رسم زندگی بشر را تعیین کرده است، اگر چه نادرست نیست، ولی نیازمند قرینه است که در حدیث «من مات» وجود ندارد.

۴-۶. قطب

از برخی متصوفه نقل شده که شیخ خود را قطب زمان دانسته و یاد آور شدند که پیروی از او بر همه ی مسلمانان واجب است و اگر کسی در زمره ی مریدان او نباشد، کافر خواهد بود. آنان، امام در حدیث «من مات» را بر قطب تطبیق کرده اند (ر.ک: حقی برسوی، بی تا، ۹: ۴۸۳).

ارزیابی

با تتبع در آثار معتبر عرفانی و تصوف این مطلب که مراد از امام در حدیث «من مات» قطب باشد یافت نشده و حقی برسوی که چنین ادعایی را بیان کرده است قائل و دلایل آن را گزارش نکرده است. مراد از قطب کسی است که مدار احکام عالم بوده، و او از ازل تا ابد مرکز دایره وجود است. پیامبر هر عصر قطب آن زمان محسوب می‌شود و با انقضاء نبوت تشریحی به اولیاء الهی منتقل می‌شود (ابن عربی، ۱۴۲۱، ۱: ۴۰۷؛ ر.ک: قیصری، ۱۳۷۵: ۱۲۹). ولایت دو جلوه ی باطنی و ظاهری دارد، اهل عرفان و تصوف به جلوه ی باطنی ولایت نظر دارند، و متکلمان و فقیهان علاوه بر جلوه باطنی ولایت یعنی ولاء محبت به جلوه ی ظاهری آن که ولایت علمی و سیاسی است اهتمام ورزیده‌اند. امامت در حدیث «من مات» هر دو جلوه ی باطنی و ظاهری امامت را شامل می‌شود گر چه جنبه ی ظاهری آن نمایان تر است. سید حیدر آملی نیز لفظ قطب و معصوم و قطب و امام را منطبق بر شخص واحد دانسته که او خلیفه خداوند روی زمین است. و سپس با روایاتی آن را منطبق بر ائمه اطهار علیهم‌السلام کرده است (آملی، ۱۳۶۸: ۲۲۳).

۵-۶. حاکم مورد اجماع، نیکوکار باشد یا تبه‌کار

برخی مقصود از امام در حدیث «من مات» را زمامداری می‌دانند که مورد اجماع مسلمین واقع شده باشد. ابن تیمیه گفته است: «احمد در رساله عُبدوس بن مالک عطار می‌گوید: کسی که عهده دار امر خلافت و مورد اجماع و رضایت مردم باشد [حتی اگر] با شمشیر غلبه پیدا کند تا این که خلیفه شود و او را امیر المؤمنین نامیدند پرداخت صدقه به او جائز است خواه آن امام خوب باشد یا فاجر. احمد در پاسخ سؤالی که معنای امام در حدیث «من مات و لیس له امام مات مینة جاهلیة» را پرسیدند، گفته است امام کسی است که مورد اجماع مسلمانان باشد، به گونه ای که همه آنها بگویند: او امام است» (ابن تیمیه، ۱۴۰۶، ۱: ۵۲۹).

ارزیابی

اولاً: در تاریخ اسلام برای هیچ یک از خلفا و رهبران امت اسلامی، اجماع اهل حل و عقد یا اجماع امت اسلامی تحقق نیافته است، اگر اجماع شرط امامی باشد که در حدیث «من مات» ذکر شده است، همه مسلمانان به مرگ جاهلی از دنیا رفته‌اند که نادرستی اش آشکار است. و ثانیاً فرد تبه‌کاری که از طریق قهر و غلبه زمام امور مسلمانان را به دست گرفته است، حتی اگر پذیرش او مورد اجماع باشد، مصداق امام

در حدیث «من مات» نخواهد بود، زیرا چنین رهبرانی در عصر جاهلیت نیز وجود داشت، در حالی که مورد نظر حدیث مزبور، امام پس از جاهلیت (دوره اسلامی) است. از مطالب پیشین بدست آمد که امام در حدیث «من مات» جز بر امامان اهل بیت علیهم السلام که شیعه اثنا عشری به امامت آنان معتقد است، منطبق نیست.

۳. معنای معرفت امام

مراد از معرفت امام در حدیث «من مات» تنها شناخت ظاهری و شناسنامه ای (شناخت نام، لقب، کنیه، نام پدر، نام مادر و غیره) نیست زیرا مخالفان و منکران امام نیز از این گونه معرفت امام برخوردار بودند، بلکه مقصود از معرفت امام، شناختن جایگاه و ویژگی های امام است به این که او امامی است دارای علم و عصمت، که اطاعت کردن از او واجب است. در حقیقت معرفت نام و لقب و مانند آن (معرفت شناسنامه ای) مقدمه ی چنین معرفتی است. در روایت حمزه بن حمران از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «توه من در خراسان در شهری به نام طوس به قتل می رسد، هر کس به زیارت او رود و بحق او عارف باشد (مقام او را بشناسد) روز قیامت من دست او را گرفته داخل بهشتش خواهم کرد، حمزه بن حمران پرسید معرفت حق او چیست؟ فرمود: بداند که او امامی است که اطاعت کردن از او واجب است» (شیخ صدوق، ۱۳۷۸، ۲: ۲۵۹، همو، ۱۴۱۳، ۲: ۵۸۴).

اشکال

شناخت امام در گرو آن است که امام در میان مردم حضور داشته و آنان بتوانند از طریق عادی او را بشناسند و از دستورات او پیروی کنند و او نیز بتواند آنان را رهبری کند. چنین شناختی در مورد امام غایب که شیعیان به او معتقدند، امکان پذیر نیست (ابن تیمیه، ۱۴۰۶، ۱: ۱۱۳-۱۱۴).

پاسخ

راه شناخت نام و صفات ظاهری و باطنی امام منحصر در مشاهده او با دیدگان ظاهری و ارتباط مکانی نیست، زیرا چنین شناختی برای بسیاری از افراد در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و خلفا نیز تحقق نیافته بود، مهم این است که انسان از طرق متعارف که نقل معتبر از آن جمله است، صفات و ویژگی های ظاهری و باطنی امام را بشناسد، خواه ارتباط حسی با او ممکن باشد یا نباشد. مسلمانان پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تا قیامت به پیامبر و صفات ظاهری و باطنی او معرفت و ایمان دارند، در حالی که از

طریق حواس ظاهری با او ارتباط نداشته و ندارد. این معرفت برای آنان از طریق نقل معتبر حاصل شده است چنین معرفتی نسبت به امام غایب نیز ممکن است و طریق آن روایات بسیاری است که از طریق شیعه و اهل سنت درباره مهدی موعود نقل شده است (شیخ صدوق، ۱۳۹۵، ۱: ۲۷۵؛ طوسی، ۱۴۱۱: ۱۸۶؛ صافی گلپایگانی، ۱۴۱۹: ۱۴۶؛ ری شهری، ۱۳۹۳، ۲: ۳۵۵-۳۸۰).

علاوه بر آن که شیعه بر این باور است امام زمان علیه السلام دارای دو غیبت صغری و کبری است (کلینی، ۱۴۰۷، نعمانی، ۱۳۹۷: ۷۳ و ۱۷۵). در زمان غیبت صغری رابطه امام به طور کلی قطع نشد بلکه آن حضرت از طریق چهار نفر از خواص شیعه با مردم در ارتباط بوده و به سؤالات و درخواست های مردم پاسخ می داد. در زمان غیبت کبری نیز دیدار های بسیاری با امام زمان علیه السلام توسط شیعیان -به ویژه عالمان شیعه- واقع شده است که گزارش های آن بیش از حد تواتر است (ر.ک: ربانی گلپایگانی، ۱۳۹۹: ۲۱۲-۲۱۶). سخن ابن تیمیه و برخی از پیروان او (القفاری، ۱۴۱۴، ۲: ۸۹۹) که گفته اند هیچ کس او را ندیده و خبری از او نشنیده، ادعایی است بی دلیل و مخالف با گزارش های یاد شده.

داشتن ارتباط مستقیم با مردم نیز شرط رهبری دینی یا سیاسی پیامبر یا امام نیست، تا گفته شود چنین شرطی در مورد امام غایب تحقق ندارد (ابن تیمیه، ۱۴۰۶، ۱: ۱۱۳-۱۱۴)، زیرا رهبران الهی و بشری، با همه پیروان خود ارتباط مستقیم نداشته اند، بلکه نسبت به بسیاری از مردم، از طریق والیان و نمایندگان خود، بر آنان رهبری می کرده اند، امام عصر علیه السلام نیز در زمان غیبت کبری از طریق نایبان عام (فقیهان عادل) رهبری خود بر پیروانش را اعمال می کند. بر این اساس، راه سعادت مندی نیز بر بشر گشوده است، زیرا هم شناخت امام ممکن است و هم اطاعت از نایبان او - که در حقیقت اطاعت از او در نهایت اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است - ممکن می باشد. بنابراین، شبهه ابن تیمیه که دستیابی به سعادت مندی از طریق اطاعت از امام را نسبت به امام غایب ناممکن و از باب تکلیف ما لایطاق انگاشته است (همان، ۸۷-۸۸)، پنداری بیش نیست.

۷. وجود امام عصر علیه السلام

همان گونه که بیان گردید مدلول روشن حدیث «من مات» این است که در هر زمان امامی وجود دارد که باید او را شناخت و با او بیعت کرد و از دستوراتش اطاعت کرد. در بحث کیستی امام روشن شد که مراد از امام در روایات «من مات» امامان

دوازده گانه اهل بیت علیهم السلام می‌باشند که یازده امام (از امیر المومنین تا امام حسن عسکری علیه السلام) حیات دنیوی را سپری کرده و به شهادت رسیده‌اند. دوازدهمین آنان امام مهدی موعود علیه السلام است. در امت اسلامی کسی جز او از ویژگی عصمت که شرط لازم امامت است، و حدیث «من مات» نیز بر آن دلالت دارد برخوردار نیست. از این رو، ایشان امام موجود پس از امام حسن عسکری علیه السلام است.

نتیجه گیری

حدیث «من مات»، حدیث نبوی است که در منابع روایی فریقین نقل شده، و مضمون و محتوای آن متواتر و مفید یقین است. مفاد آن این است که راه‌هایی از مرگ جاهلی، شناخت امام است. مراد از مرگ جاهلی آن است که اگر کسی امام حق خود را نشناسد و بمیرد مرگش به صورت کفر خواهد بود. یعنی اگر جهالت او ناشی از تقصیر باشد نه قصور، در حیات اخروی کافر خواهد بود، هر چند در زندگی دنیوی مسلمان به شمار می‌رود و مشمول احکام اسلامی است. چنین امامی فرد عادی نیست، بلکه از منزلت و مقامی پیامبرانه برخوردار است که عصمت از بارزترین آن هاست. ویژگی مزبور جز بر امامان دوازده گانه اهل بیت علیهم السلام که آخرین آنان مهدی موعود علیه السلام است، منطبق نمی‌باشد.

فهرست منابع

﴿قرآن﴾

١. ابن ابي الحديد، عبد الحميد هبة الله، ١٣٧٨-١٣٨٣ش، شرح نهج البلاغه، قم، مكتبة آية الله مرعشي.
٢. ابن اثير، مبارك بن محمد، ١٣٦٧ش، النهاية في غريب الحديث و الأثر، تحقيق: محمود محمد طناحي و طاهر احمد زاوي، قم، اسماعيليان.
٣. ابن تيميه، احمد بن عبد الحليم، ١٤٠٦ق، منهاج السنة، تحقيق: محمد رشاد سالم، جامعه الامام محمد بن سعود الاسلاميه، بي جا.
٤. ابن حبان، محمد، ١٤١٤ق، صحيح ابن حبان، تحقيق: شعيب الارنؤوط، بيروت، مؤسسة الرسالة.
٥. ابن حنبل، احمد بن احمد، ١٤١٦ق، المسند، تحقيق: غضبان عامر و ديگران، بيروت، مؤسسة الرسالة.
٦. ابن سعد، ابو عبد الله محمد، ٤١٠ق، الطبقات الكبرى، تحقيق: محمد عبد القادر عطا، بيروت، دار الكتب العلمية.
٧. ابن عربي، محيي الدين، ١٤٢١ق، مجموعه رسائل، دار المحجة البيضاء، بيروت.
٨. ابن منظور، محمد بن مكرم، ١٤١٤ق، لسان العرب، قم، دار صادر.
٩. ابو داود، سليمان اشعث، ١٤٢٠ق، سنن ابي داود، تحقيق: سيد ابراهيم، قاهره، دار الحديث.
١٠. ابونعيم، اصفهاني، ١٣٩٤ق، حلية الاولياء، قاهره، السعادة.
١١. اسكافي، ابوجعفر، ١٤٠٢ق، المعيار و الموازنة، بيروت، بي جا.
١٢. اشعري، ابوالحسن، ١٤٠٠ق، مقالات الاسلاميين، ويسبادن (ألمان)، فرانس شتاينر.
١٣. ألباني، محمد ناصر الدين، ١٤١٢ق، سلسلة الاحاديث الضعيفة، رياض، دار المعارف.
١٤. آلوسي، محمد بن عبد الله، ١٤١٥ق، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم و السبع المثاني، بيروت، دار الكتب العلمية.
١٥. أملي، سيد حيدر، ١٣٦٨ش، جامع الاسرار و منبع الانوار، تهران، انتشارات علمي و فرهنگي وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالي.
١٦. بدر الدين عيني، ابومحمد بن احمد، بي تا، عمدة القارى شرح صحيح البخارى، بيروت، دار احياء التراث العربى.
١٧. برقي، احمد بن محمد بن خالد، ١٣٧١ش، المحاسن، تصحيح: جلال الدين محدث، قم، دار الكتب الاسلامى.

١٨. بياضى، على بن يونس نباطى، ١٣٨٤ش، الصراط المستقيم الى مستحقى التقديم،
بى جا، مرتضويه.
١٩. بياضوى، عبد الله بن عمر، ١٤١٨ق، انوار التنزيل و اسرار التأويل، بيروت، دار احياء
التراث العربى.
٢٠. تفتازانى، سعد الدين، ١٤٠٩ق، شرح المقاصد، افسس قم، الشريف الرضى.
٢١. تنكابنى، محمد بن عبد الفتاح، ١٣٨٢ش، ضياء القلوب، قم، مجمع الذخائر الاسلامى.
٢٢. جوهرى، اسماعيل بن حماد، ٣٧٦ق، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، تحقيق:
عطار احمد عبد الغفور، بيروت، درا العلم للملايين.
٢٣. حاكم نيشابورى، محمد بن عبد الله، ١٤١١ق، المستدرک على الصحيحين، تحقيق:
مصطفى عبد القادر عطا، بيروت، دار الكتب العلميه.
٢٤. حجاج نيشابورى، مسلم، ١٤١٢ق، صحيح مسلم، تصحيح: عبد الباقي محمد فؤاد،
قاهره، دار الحديث.
٢٥. حرّ عاملى، محمد بن حسن، ١٤٠٩ق، تفصيل وسائل الشريعة إلى تحصيل مسائل
الشريعة، قم، مؤسسه آل البيت عليه السلام.
٢٦. حقى برسوى، اسماعيل، بى تا، روح البيان، بيروت، دار الفكر.
٢٧. حميرى، عبد الله بن جعفر، ١٤١٣ق، قرب الأسناد، قم، مؤسسه آل البيت عليه السلام.
٢٨. خرازى، سيد محسن، ١٤١٧ق، بداية المعارف الإلهية فى شرح عقائد الإمامية، قم،
مؤسسه نشر الاسلامى.
٢٩. خوئى، ابوالقاسم، ١٤١٣ق، معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة، بى جا، بى
نا.
٣٠. ذهبى، شمس الدين ابو عبد الله، ١٤٢٧ق، سير أعلام النبلاء، قاهره، دار الحديث.
٣١. رازى، محمد بن عمر، ١٣٢٨ق، المسائل الخمسون، بى جا، المطبعه العلميه.
٣٢. رازى، محمد بن عمر، ١٤٢٠ق، التفسير الكبير، بيروت، دار احياء تراث العربى.
٣٣. ربانى گلپايگاني، على، ١٣٩١ش، تحليل و بررسى مرگ جاهلى و معرفت به امام
زمان، فصلنامه انتظار موعود، شماره ٣٨.
٣٤. ربانى گلپايگاني، على، ١٣٩٦ش، امامت اهل بيت از دیدگاه قرآن و روايات، قم،
الرائد.
٣٥. ربانى گلپايگاني، على، ١٣٩٩ش، مهدويت از دیدگاه اسلام و اديان، قم، الرائد.
٣٦. زمخشري، محمود بن عمر، ١٤٠٧ق، الكشف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون
الأقوال فى وجوه التأويل، تصحيح: حسين احمد مصطفى، بيروت، دار الكتاب العربى.
٣٧. زمخشري، محمود بن عمر، ١٤١٢ق، ربيع الأنوار فى نصوص الأخبار، بيروت، مؤسسه
الاعلمى.

۳۸. سبزواری، هادی، ۱۳۸۳ش، **أسرار الحِکَم**، قم، مطبوعات دینی.
۳۹. سیوری، ابوعبدالله، ۱۴۲۲ق، **اللوامع الالهية**، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۴۰. شوشتری، قاضی نور الله، ۱۳۶۷ش، **الصوارم المهرقة**، تهران، نهضت.
۴۱. شوشتری، محمد تقی، ۱۴۱۰ق، **قاموس الرجال**، قم، جامعه مدرسین قم.
۴۲. شهرستانی، محمد بن عبد الکریم، ۱۳۶۴ش، **الملل و النحل**، قم، الشریف الرضی.
۴۳. شیخ صدوق، محمد بن علی ابن بابویه، ۱۳۶۲ش، **الخصال**، تصحیح: علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین حوزه ی علمیه ی قم.
۴۴. شیخ صدوق، محمد بن علی ابن بابویه، ۱۳۷۸ق، **عیون اخبار الرضا (ع)**، تصحیح: مهدی لاجوردی، تهران، جهان.
۴۵. شیخ صدوق، محمد بن علی ابن بابویه، ۱۳۹۵ق، **کمال الدین**، تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران، اسلامی.
۴۶. شیخ صدوق، محمد بن علی ابن بابویه، ۱۴۰۳ق، **معانی الأخبار**، تصحیح: علی اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۴۷. شیخ صدوق، محمد بن علی ابن بابویه، ۱۴۱۳ق، **کتاب من لا یحضره الفقیه**، تحقیق: علی اکبر غفاری، دفتر انتشارات اسلامی.
۴۸. شیخ طوسی، محمد بن حسن، ۱۳۷۳ش، **رجال طوسی**، تحقیق: جواد قیومی، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، موسسه نشر اسلامی.
۴۹. شیخ طوسی، محمد بن حسن، ۱۳۸۲ش، **تلخیص الشافی**، قم، انتشارات المحبین.
۵۰. شیخ طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۱۱ق، **الغیبة**، تصحیح: عباد الله تهرانی و علی احمد ناصح، قم، دار المعارف.
۵۱. شیخ طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۲۰ق، **فهرس کتب الشیعة و اصولهم و اسماء المصنفین و اصحاب الاصول**، تحقیق: عبد العزیز طباطبایی، قم، محقق طباطبایی.
۵۲. شیخ طوسی، محمد بن حسن، بی تا، **التبیان فی تفسیر القرآن**، تصحیح: احمد حبیب عاملی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۵۳. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، ۱۴۱۳ق [الف]، **الاختصاص**، تصحیح: علی اکبر غفاری و محمود محرمی، قم کنگره شیخ مفید.
۵۴. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، ۱۴۱۳ق [ب]، **الافصاح**، قم، کنگره شیخ مفید.
۵۵. صافی گلپایگانی، لطف الله، ۱۴۱۹ق، **منتخب الأثر فی الإمام الثانی عشر (ع)**، قم، مؤسسه السيدة المعصومة (س).
۵۶. صنعانی، محمد بن اسماعیل، بی تا، **سبل السلام**، دار الحدیث.
۵۷. طباطبایی، محمد حسین، ۱۳۹۰ق، **المیزان فی تفسیر القرآن**، قم، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.

۵۸. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲ش، **مجمع البيان في تفسير القرآن**، تصحيح: فضل الله يزدي طباطبائي و رسول هاشمي، تهران، ناصر خسرو.
۵۹. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۹۰ق، **اعلام الوری**، تهران، اسلامي.
۶۰. طوسی، نصیر الدین، ۱۴۰۵ق، **تلخیص المحصل**، بیروت، دار الأضواء.
۶۱. عاملی، بهاء الدین محمد، ۱۳۸۴ش، **الاربعون حديثاً**، قم، مؤسسه عاشوراء.
۶۲. عسقلانی، ابن حجر، ۱۳۷۹ق، **فتح الباری شرح صحیح البخاری**، بیروت، دار المعرفة.
۶۳. عسقلانی، ابن حجر، ۱۴۰۴ق، **تهذیب التهذیب**، دار الفکر، بی جا.
۶۴. علامه حلی، حسن بن یوسف، ۱۳۷۹ش، **منهاج الکرامه فی معرفه الإمامه**، مشهد، مؤسسه عاشوراء.
۶۵. فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۰۹ق، **کتاب العین**، قم، نشر هجرت.
۶۶. فراهی، محمد عبد العزیز، بی تا، **النبراس**، مکتبه حقانیه.
۶۷. قاری حنفی، ملاعلی، ۱۴۲۸ق، **شرح الفقه الاکبر**، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۶۸. قرطبی، محمد بن احمد، ۱۳۶۴ش، **الجامع لاحکام القرآن**، تهران، ناصر خسرو.
۶۹. القفاری، ناصر بن عبد الله، ۱۴۱۴ق، **اصول مذهب الشیعه الامامیه الاثنی عشریه**، عربستان، بدون.
۷۰. قیصری، داوود، ۱۳۷۵ش، **شرح الفصوص**، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
۷۱. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ق، **الکافی**، تصحیح: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دار الکتب الاسلامی.
۷۲. کوفی اهوازی، حسین بن سعید، ۱۴۰۲ق، **الزهد**، تصحیح: غلامرضا عرفانیان، قم، المطبعه العلمیه.
۷۳. کشی، محمد بن عمر، ۱۴۰۴ق، **اختیار معرفه الرجال**، تصحیح: محمد باقر میر داماد، محقق: مدی رجایی، قم، مؤسسه ال البيت لاحیاء التراث.
۷۴. مازندرانی، محمد بن صالح، ۱۳۸۲، **شرح اصول الکافی**، تصحیح: ابوالحسن اشعری، تهران، المکتبه الاسلامی.
۷۵. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ۱۴۰۳، **بحار الانوار**، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۷۶. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ۱۴۰۴، **مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول**، تصحیح: سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
۷۷. محمدی ری شهری، محمد، ۱۳۹۳ش، **دانشنامه امام مهدی بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ**، قم، مؤسسه فرهنگی دار الحدیث.
۷۸. مرعشی، نور الله، ۱۴۰۹، **احقاق الحق**، قم، مکتبه آیة الله مرعشی.
۷۹. مزّی، یوسف عبد الرحمن، ۱۴۰۰ق، **تهذیب الکمال**، تحقیق: بشار عواد، بیروت،

- مؤسسة الرسالة.
۸۰. مسعودی، علی بن حسین، ۱۳۸۴ش، اثبات الوصیة، قم، انصاریان.
۸۱. نجاشی، احمد بن علی، ۱۳۶۵ش، رجال النجاشی، تحقیق: موسی شبیری زنجانی، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۸۲. نشار، علی سامی، بی تا، نشأه الفكر الفلسفی فی الاسلام، قاهره، دارالمعرفة.
۸۳. نعمانی، ابن ابی زینب محمد بن ابراهیم، ۱۳۹۷ق، الغیبة، تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران، نشر صدوق.
۸۴. همدانی، قاضی عبد الجبار، ۱۹۶۲-۱۹۶۵م، المغنی فی ابواب التوحید والعدل، تحقیق: جورج قنواتی، قاهره، الدار المصرية.
۸۵. هیثمی، ابوالحسن نور الدین علی بن ابی بکر، ۱۴۱۴، مجمع الزوائد، تحقیق: حسام الدین قدسی، قاهره، بی جا.